

برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین‌الملل)

منوچهر محمدی^۱

چکیده

پس از شکست دکترین نظم نوین جهانی که به‌وسیله بوش پدر مطرح شده بود، دیدگاه‌های دیگری همچون پایان تاریخ، به‌وسیله فوکویاما و برخورد تمدن‌ها، به‌وسیله هانتینگتون مطرح شد که این نظریه‌ها نیز چون موارد پیشین، همچنان بر طبل حاکمیت و سلطه غرب می‌کوبید. در این مقاله، با بررسی پارادایمی جدید، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا در دنیای معاصر نیز نظریه برخورد تمدن‌ها پی‌گیری می‌شود یا پارادایم جدیدی با عنوان «برخورد با نظام سلطه»؟ نگارنده بر این باور است، تحولات ایران در دهه‌های گذشته به رهبری امام خمینی علیه‌السلام نه تنها نظام استبدادی شاهنشاهی را به زانو درآورد، بلکه از سطح منطقه فراتر رفته و نظام سلطه‌گر باقی‌مانده از عهدنامه وستفالیا را به چالش کشیده است.

واژگان کلیدی

پارادایم، گفت‌وگوی تمدن‌ها، پایان تاریخ، برخورد با نظام سلطه، انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی علیه‌السلام.

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران.
تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۵ پذیرش نهایی: ۸۸/۶/۲۰

مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در واقع پایان نظام سلطه‌جویانه دوقطبی، اندیشمندان و سیاست‌سازان غربی در پی یافتن جایگزینی برای نظام پس از جنگ سرد برآمدند و بسیار کوشیدند تا تداوم نظام سلطه‌گرانه غرب‌محور را تثبیت و تعریف کنند. دیری نپایید که نظم نوین جهانی با محوریت ابرقدرت باقی‌مانده از جنگ سرد مطرح شد و به صورت دکترین جرج بوش پدر، در کنگره آمریکا بیان گشت، ولی ناکارآمدی این نظام تک‌قطبی و عدم پذیرش و بی‌توجهی دیگر قدرت‌های مطرح جهان، خیلی زود این مطلب را به اثبات رساند که دنیا دیگر جایی برای سیطره یک ابرقدرت نیست. از این رو، هریک از اندیشمندان و نظریه‌پردازان غرب به‌ویژه در آمریکا کوشیدند با بیان دیدگاه‌های دیگری همچون پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها، همچنان بر حاکمیت و سلطه غرب تأکید ورزند و جهان را از منظر سلطه‌جویانه و سلطه‌گرانه غرب ببینند، ولی اینک که دو دهه از پایان نظام دوقطبی می‌گذرد، جهان همچنان در دوران انتقالی به سر می‌برد و نه تنها هیچ‌گونه نظام ثابتی به‌عنوان جایگزین نظام دوقطبی مطرح و تثبیت نشده، بلکه نوعی آنارشیسم بر روابط بین‌الملل حاکم شده است که نظریه‌پردازان غربی نه توجیه مشخصی از آن دارند و نه قانونمندی ثابتی برای آن بیان کرده‌اند.

از جمله این تحولات، شکل‌گیری نهضت امام خمینی علیه‌السلام در اوایل دهه ۱۹۶۰م. و در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م. و تداوم و اقتدار روزافزون این نظام نوپا برخلاف تمایلات قدرت‌های سلطه‌گر بوده است. نگارنده که خود شاهد این تحول بوده، بر این باور است که این پدیده آن‌چنان آثار عظیمی بر جای گذارده و در آینده نیز خواهد گذارد که نه تنها نظام استبدادی چند هزار ساله شاهنشاهی را در ایران به زانو درآورد بلکه آثار آن از سطح منطقه نیز فراتر رفته و نظام سلطه‌گرانه باقی‌مانده از عهدنامه وستفالی را به‌صورت جدی به انحلال کشانده است. افزون بر آن، با بیداری اسلامی و افزایش آگاهی

ملت‌های تحت سلطه، ایران اسلامی رهبری اردوگاه جدیدی از سلطه‌ستیزان را بر عهده گرفته و بر آن است تا آینده روابط بین‌الملل را در تقابل با نظام سلطه غرب‌محور شکل دهد و پایه‌های جدیدی بر این روابط استوار سازد که از نظر ساختاری و محتوایی و مفهومی، به آنچه که تاکنون در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آورده‌اند، شباهتی نخواهد داشت.

با توجه به این تحول مهم و تحولات پس از آن، باید گفت آنچه را که هانتینگتون کوشیده است در قالب برخورد تمدن‌ها ببیند، در واقع برخورد تمدن‌ها نیست، بلکه برخورد سلطه‌ستیزان با سلطه‌گران است که در این نوشتار با عنوان «برخورد با سلطه» به آن خواهیم پرداخت.

مفاهیم

۱. پارادایم

پارادایم^۱ که در اصل یک واژه افلاطونی است، به‌عنوان سرمشق و الگو ترجمه شده که ابتدا به‌وسیله تامس کوهن به‌منظور تبیین تحولات علم و مباحث فلسفه علم به کار رفته است. پارادایم مفهومی است که به‌وسیله آن، ریشه‌های علم توضیح داده می‌شود. از دیدگاه توماس کوهن، پارادایم دستاوردهای علمی به رسمیت شناخته شده‌ای است که برای مدتی مدل و نمونه مسائل و راه‌حل‌های اجتماعی را برای عاملان حرفه‌ای علم فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، پارادایم دربردارنده رشته‌ای از پیش‌فرض‌های بی‌چون و چراست که شالوده هر فعالیت علمی به شمار می‌آید. این پیش‌فرض‌ها نیز شامل بیان‌های فلسفی و متافیزیکی است که بر آن استوار است. (نک: کوهن، ۱۳۶۹) در تعریفی

1. Paradigm.

دیگر، پارادایم مجموعه‌ای از مفروضات، نظریه‌ها، طرح‌ها، مدل‌ها و موارد آزمون و ارزش است که در اجتماع خاصی از دانشمندی که در حوزه معینی کار می‌کنند، مشترک است. (نک: بیکر، ۱۳۷۴)

۲. نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل محیطی است که در آن، واحدهای سیاسی عمل می‌کنند، به‌گونه‌ای که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها و خواسته‌های واحدهای نام‌برده، از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد. بر اساس تعریف مورتون کاپلان، «نظام، از مجموعه‌ای متغیرهای وابسته به یکدیگر تشکیل شده است و هرگونه تغییر در هریک از عناصر متشکله نظام به سایر بخش‌های آن نیز سرایت می‌کند و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.» (Kaplan, 1977)

یکی دیگر از تعریف‌های نظام بین‌الملل، آن را به معنای قطب و مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در دوره‌ای از تاریخ بشر معرفی می‌کند. در تعریف دیگری، نظام بین‌الملل به مفهوم محیطی در نظر گرفته می‌شود که در آن کشورهای گوناگون و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و مانند آن حضور دارند، به‌گونه‌ای که رفتار، جهت‌گیری و خواسته کشورهای نام‌برده، از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد.

به نظر می‌رسد که در حقیقت، نظام بین‌الملل دربردارنده هر دو تعریف باشد؛ زیرا از یک سو مرکز ثقلی است که سیاست‌ها و استراتژی‌های جهانی و منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، از مجموعه چند کشور تشکیل می‌یابد. اگرچه نظام بین‌الملل از مجموعه کشورها تشکیل یافته است، ولی ساختار آن با ساختار کشورها متفاوت است؛ زیرا جامعه داخلی (کشور) برخلاف جامعه جهانی (نظام بین‌الملل) اتحاد، تشکل و سازمان‌دهی بیشتری دارد و در آن، قانون واحد، حاکم و از قوای سه‌گانه بهره‌مند است.

سیر تاریخی نظام بین‌الملل

میزان و چگونگی تأثیری که نظام بین‌الملل بر کشورها می‌گذارد، در طول تاریخ یکسان

نبوده است که دلیل این امر را می‌توان در ساخت و نوع نظام بین‌الملل جست‌وجو کرد. برای روشن شدن این مسئله، به بررسی تاریخی نظام بین‌الملل از قرارداد وستفاليا به بعد می‌پردازیم. دلیل انتخاب این دوره تاریخی آن است که پس از قرارداد وستفالي، نظام بین‌الملل به مفهوم امروزی شکل گرفت.

در پایان جنگ‌های سی ساله در سال ۱۶۴۸م. که میان ایالت‌های شاهزاده‌نشین تحت حاکمیت امپراتوری رم و پادشاهان فرانسه و اسپانیا در اروپا رخ داد، عهدنامه وستفاليا به امضا رسید که مهم‌ترین نتیجه آن، این بود که برای نخستین بار استقلال و تمامیت ارضی کشورهای اروپایی و احترام به آن به رسمیت شناخته شد و در آن مقرر گشت تنها دولت‌های دارای حاکمیت می‌توانند با یکدیگر معاهده منعقد سازند. همچنین، نهادی به نام دولت - ملت برای نخستین مرتبه مطرح و جایگزین نظام فئودالی گذشته شد.

۱. مقطع اول نظام بین‌الملل

از زمان انعقاد قرارداد وستفاليا - صرف نظر از یک دوره کوتاه - تا جنگ جهانی اول، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل، بر پایه نظام موازنه قوا^۱ قرار داشت. این سیستم بدان معنا بود که قدرت موجود در سطح جهان، میان دولت‌های قدرتمند اروپایی، به وسیله پیوستن یا جدا شدن از هم به صورت متوازن تقسیم می‌شد و همین امر، توازن قدرت میان کشورها را ایجاد می‌کرد که نتیجه آن، جلوگیری از سلطه یک دولت بر دولت‌های دیگر بود. این سیستم توانست با همه مشکلات خود و با تقسیم سرزمین‌های دیگر جهان با عنوان استعمار، بر سلطه ظالمانه خود به مدت ۲۵۰ سال تداوم یابد، ولی زیاده‌خواهی برخی از این دولت‌ها (مانند آلمان) زمینه‌های سقوط این سیستم و ظهور سیستم جدیدی را فراهم آورد.

1 . The Balance of Power.

۲. نظام امنیت دسته‌جمعی

پس از جنگ جهانی اول و شکست آلمان، سیستم جدیدی به نام «نظام امنیت دسته‌جمعی» به‌وسیله ویلسون، رئیس‌جمهور امریکا مطرح شد و در پی آن، همه کشورها که با انتخاب نوعی استراتژی همکاری، در تحقق صلح جهانی بکوشند. از این‌رو، یک سازمان بین‌المللی به نام «جامعه ملل» با هدف دستیابی به صلح و بسیج کشورها بر ضد متجاوز تأسیس کردند. در نظام جدید، هرچند برخی نواقص نظام موازنه قوا وجود نداشت، ولی به دلیل نارضایتی برخی اعضا مانند آلمان و ایتالیا از وضع موجود، حضور نیافتن ایالات متحده امریکا در آن و نیز عدم حمایت کافی از سوی اعضای دیگر، این سیستم با آغاز زود هنگام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ م. از هم پاشید.

۳. نظام دوقطبی و جنگ سرد

با ناکامی نظام امنیت دسته‌جمعی در برقراری و حفظ صلح جهانی، کشورهای پیروز و قدرتمند جنگ جهانی دوم با تکیه بر نظریه فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت امریکا که به «برادران بزرگ‌تر»^۱ معروف است، عهده‌دار ایجاد نظم بین‌الملل پس از جنگ شدند. و سازمان ملل و شورای امنیت را با حق وتو برای قدرت‌های پیروز در جنگ، شکل دادند. در عین حال، برتری نظامی امریکا و شوروی، جهان را به‌سوی نظامی دوقطبی سوق داد و به تدریج سیاست‌ها و استراتژی‌های دو کشور به صورت بسیار آشکار، رو در روی هم قرار گرفت. این رویارویی دلایل بسیاری داشت، ولی در یک کلام می‌توان آن را در حفظ و افزایش قدرت و نوعی توازن قدرت یا به عبارت بهتر، توازن وحشت خلاصه کرد. این سیستم که از آن به نام نظام دوقطبی یاد می‌شود، به اختصار دارای ویژگی‌هایی چون تقسیم جهان به دو بلوک و دو منطقه تحت نفوذ، تأسیس اتحادیه‌های نظامی و

۱. Big Brothers.

اقتصادی متقابل (مانند ناتو در مقابل ورشو)، وضعیت نه جنگ و نه صلح و نیز جایگزین شدن بی‌اعتمادی به جای تفاهم در تعیین خط‌مشی‌های نظامی و سیاسی و حتی اقتصادی و فرهنگی اعضای بلوک بود؛ زیرا هر بلوک برای مقابله با خطر احتمالی بلوک دیگر، به نظارت و کنترل بر استراتژی کشورهای بلوک خویش نیاز داشت.

«جنگ سرد» به دورانی اطلاق می‌شود که از اواسط دهه ۱۹۴۰م. با پایان جنگ دوم جهانی، آغاز و تا سال ۱۹۸۸م. و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت. ویژگی این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و بلوک شرق، به رهبری اتحاد جماهیر شوروی بود که در این دوران طولانی، سایه سنگین و سیاه خود را بر فضای بین‌المللی گسترده بود و سرنوشت بشریت را رقم می‌زد.

دوران گذار^۱

دوران گذار یک مرحله موقتی است که طی آن، یک نظام یا ساختار بین‌المللی از میان رفته و هنوز نظام و ساختار جدیدی جایگزین آن نشده است. با وجودی که این فرایند زمان مشخصی ندارد، ولی بی‌انتها نیست و در نهایت باید یک ساختار جدیدی جایگزین آن شود.

ویلیام بریجز در کتاب *گذارها*^۲ گذار را طی یک مرحله به مرحله دیگر می‌داند و برای

آن سه مرحله تعریف می‌کند:

۱. مرحله پایانی نظام قدیم؛

۲. مرحله بی‌تفاوتی؛

۳. بنیان‌سازی نوین.

1 . Transition Period.

2 . William Bridges, *Passages*, Press Quality Progress, April 1997.

دیدگاه‌های بیان شده در غرب

بی‌تردید، پایان جنگ سرد در زمره مهم‌ترین تحولاتی است که در اواخر قرن بیستم، سیاست بین‌الملل را دگرگون ساخت و با ایجاد نگرش‌های نو، سبب شد نظریه‌های مختلفی از سوی نظریه‌پردازان جهان درباره چگونگی شکل‌گیری نظام بین‌الملل آینده مطرح شود.

«یکی از دو ابرقدرت، یعنی اتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی، دچار آن‌چنان تغییر و تحول بنیادین و گسترده‌ای شد که نه تنها ساختار درونی‌اش به صورتی باورنکردنی در هم فرو ریخت، بلکه ضمن پایان دادن به دوران حاکمیت نظام دوقطبی، جامعه جهانی را با این پرسش بسیار مهم و سرنوشت‌ساز روبه‌رو ساخت که نظام آینده جهانی از چه نوعی و بر اساس چه معیارها و ضوابطی استوار خواهد بود؟

۱. نظریه نظم نوین جهانی

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که به شکست ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، افول قدرت به‌ظاهر شکست‌ناپذیر شوروی و کناره‌گیری آن از رهبری بلوک شرق انجامید، زمینه بسیار مناسبی برای ابرقدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلأ، بکوشد تا اقتدار بلامنازع خود را بر کل جهان گسترش دهد. برخی نظریه‌پردازان امریکایی، پایان جنگ سرد را زمینه بسیار مناسبی برای القاء این اندیشه دانستند که نظم و صلح جهانی، حضور و استقرار قدرت مسلطی را ایجاد می‌کند که با تکیه بر منابع مادی و قدرت مطلقه خود، مدعی تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی در جهان باشد. به‌دنبال این اندیشه، نظریه‌پردازان امریکایی، دکترین جرج بوش پدر را با عنوان «نظم نوین جهانی» عرضه کردند. این دکترین بر این پایه استوار بود که ایالات متحده امریکا، تنها ابرقدرت باقی‌مانده از دوران جنگ سرد، برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی همچنان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از

نیروی نظامی خویش است. این نظریه، توجه شماری از متفکران سیاست بین‌الملل در دانشگاه‌های آمریکا را جلب کرد و آنان را به توجیه و حمایت از آن مشغول داشت. شرط تداوم و استحکام نظم جدید می‌توانست بر پایه دو اصل اساسی قرار داشته باشد: نخست آنکه دولت آمریکا همچنان توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد، دوم اینکه دیگر اعضای جامعه جهانی به پیروی از چنین نظامی، در برابر خواسته‌های آمریکا تسلیم شوند و در صورت بروز نافرمانی، آمریکا بتواند دولت نافرمان را تنبیه کند.^۱

وجود و اعمال شرایط دوگانه فوق که اساس تداوم «نظام نوین جهانی» که خود بر پایه نظام تک‌قطبی یا سلسله مراتبی بود، ناممکن به نظر می‌رسید؛ زیرا نه جامعه آمریکا از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امکان و انگیزه لازم و همچنین شرایط کافی برای رهبری جهانی را دارا بود و نه قدرت‌های سلطه‌گر دیگر آمادگی لازم برای پذیرش رهبری آمریکا و پیروی بدون قید و شرط از این کشور را در خود می‌دیدند. در نتیجه، در اوایل دهه نود، جهان شاهد نوعی تلاش آمریکا برای تثبیت این نظام و ایستادگی کشورهای دیگر در برابر این تلاش مبنی بر نپذیرفتن آن بود که در نهایت به ناکامی آمریکا در تحقق نظام تک‌قطبی با عنوان «نظم نوین جهانی» انجامید. در این زمان، از سوی دولت‌های دیگر از جمله جمهوری خلق چین، نظریه نظام چندقطبی مطرح شد که مطلوب دولت آمریکا نبود و تاکنون نیز از پذیرش آن خودداری کرده است.^۲

۱. صحنه اجرا و آزمایش نظام جدید تک‌قطبی برای دولت آمریکا در حادثه اشغال کویت به‌وسیله عراق فراهم شد و آمریکا توانست با دستاویز قرار دادن این تجاوز، زمینه را برای اجرای نظم جدید به رهبری خود فراهم آورد. از این رو، اگرچه دولت صدام پیش از آغاز جنگ خلیج فارس آمادگی خود را برای خروج از کویت اعلام کرده بود، ولی دولت آمریکا آن را نادیده گرفت و این جنگ را با حمله هوایی و زمینی آغاز کرد، درحالی‌که هزینه این جنگ را کشورهای دیگر به‌ویژه کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس و برخی کشورهای اروپای غربی و ژاپن پرداخت می‌کردند.

۲. برای آگاهی بیشتر از نظام‌های جهانی نک: منوچهر محمدی، «نظم نوین جهانی»، آذر ۱۳۷۱، ش ۲۸، دانشکده

در نظام چندقطبی، روابط اقتصادی عامل تعیین کننده در روابط بین الملل است که جایگزین قدرت نظامی می شود. در شرایط گذار، نظم بین الملل بدون توجه به قدرتهای بزرگ آسیا به ویژه چین و ژاپن به عنوان قطبهای جدید قدرت نمی توانست معنا داشته باشد. ایالات متحده و اروپا در گذشته به دلیل نقش تعیین کننده قدرت نظامی، نفوذ کنترل کننده ای بر آسیا به ویژه بر ژاپن داشتند، ولی در شرایط جدید که چین به عنوان قدرت اقتصادی، رشد فوق العاده ای یافته است و روزبه روز بر قدرت اقتصادی خود می افزاید، برای این مناطق نیز انتخاب دیگری فراهم شده است، درحالی که آمریکا همچنان در بحران سردرگمی به سر می برد و قدرت پذیرش شرایط جدید را ندارد.

۲. نظریه برخورد تمدن ها

در آن هنگام که نظریه پردازان و سیاست گذاران امریکایی می کوشیدند نظریه های جدیدی بیان دارند که افزون بر آنکه تداوم سلطه آمریکا را در بر داشته باشد، رهنمودی نیز برای سیاست گذاران امریکایی و غرب باشد، نظریه پرداز معروف امریکایی، ساموئل هانتینگتون، نظریه جنجال برانگیز خود به نام «برخورد تمدن ها» را مطرح کرد.

هانتینگتون بی آنکه همچون برخی تحلیل گران، پایان جنگ سرد را پایان مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن ها» می انگارد. بر اساس این نظریه، هانتینگتون بسیاری از حوادث و رخدادهایی جاری جهان را به گونه ای تعبیر و تفسیر می کند که در جهت تحکیم انگاره ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد. وی تمدن های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می کند^۱ و خطوط گسل

حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱. این تمدن ها عبارتند از: تمدن های غربی، کنفوسیوسی، اسلامی، هند، اسلاو، ارتدکس، امریکای لاتین و حاشیه تمدن افریقایی.

میان این تمدن‌ها را منشا درگیری‌های آینده و جایگزین واحد کهن دولت - ملت^۱ می‌بیند. به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر خود را شکل می‌دهد؛ زیرا در نظر وی:

۱. اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛
 ۲. خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛
 ۳. تجدید حیات مذهبی وسیله‌ای برای پر کردن خلأ هویت در حال رشد است؛
 ۴. رفتار منافقانه غرب سبب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) شده است؛
 ۵. ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند؛
 ۶. منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛
 ۷. خطوط گسل موجود میان تمدن‌های امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط، جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند؛
 ۸. دشمنی هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آستان بروز حوادثی خونین است.
- بر این اساس، پارادایم برخورد تمدنی، دیگر مسایل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که در عصر نو صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، در مقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند! خلاصه اینکه کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، میان تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود و در واقع درگیری‌های تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است. (نک: Huntington, 1993) آنچه به نظر می‌رسد و نقدکنندگان نظریه برخورد تمدن‌ها به آن کمتر توجه داشته‌اند، این است که انگیزه یا به عبارت دیگر، قصد هانتینگتون در بیان این نظریه، طرح «پارادایم» جدیدی

1. Nation - State

نبوده، بلکه چاره‌اندیشی یا به عبارتی توجیه تضادهای پدیدار شده پس از فروپاشی نظام دوقطبی بوده است.

۳. نظریه پایان تاریخ

فرانسیس فوکویاما^۱ با پردازی نو از اندیشه هگل درباره آخرالزمان، چنین می‌اندیشد که «جریان حقیقی تاریخ» در سال ۱۸۰۶م. کمال معنوی یافته است و پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره دموکراسی لیبرال می‌انجامد و به کمال مادی نیز دست می‌یابد. او تنها آلترناتیو (جایگزین) واقعی و معتبر فاشیسم و کمونیسم را لیبرالیسم می‌داند که فروپاشیده‌اند. البته معتقد نیست که دیگر هیچ اندیشه‌ای وجود ندارد، بلکه به نظر او، در «پایان تاریخ»، برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق درمی‌آیند و برخی دیگر، از ادعای خود مبنی بر طرح شکل‌ها و الگوهای متفاوت و برتر درباره سامان‌دهی انسانی چشم می‌پوشند!

در واقع لیبرالیسم از آن رو بر جهان مسلط می‌شود که در برابرش، ایدئولوژی بسیج‌کننده‌ای برای رویارویی با آن وجود ندارد! این به‌منزله نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به‌عنوان شکل نهایی حکومت با لوازم آن، یعنی شیوه زندگی سرمایه‌داری و میل به دستیابی به جامعه مصرفی که به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود، است. او این رکود برخورد و تکاپوی اندیشه‌ها را پایان تاریخ می‌نامد؛ دورانی که در آن، شور و شوق‌ها از میان می‌رود و سده‌های ملالت‌باری در پیش خواهد داشت. ویژگی‌های قرن‌های گذشته، یعنی پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای فداکاری برای آرمان‌های کاملاً انتزاعی و مجرد و نبرد ایدئولوژیکی جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است، همگی جای خود را به حسابگری اقتصادی،

۱. معاون ژاپنی‌الاصل بخش برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا.

جست‌وجوی بی‌پایان راه‌حل‌های تکنیکی، نگرانی‌های مربوط به محیط زیست و ارضای توقعات مصرفی پیچیده می‌دهند!
در نقد این نظریه می‌توان گفت:

۱. این دیدگاه چیز جدیدی مطرح نمی‌کند و شبیه نظریه «دانیل یل» در سی سال پیش‌تر درباره پایان ایدئولوژی‌ها و نیز نظریه تاریخی مارکسیسم درباره رسیدن به مرحله نهایی حیات بشری است.

۲. دیدگاه فوکویاما بیان‌کننده پایان روایت‌های تاریخ‌گرایانه و بحران شدید ایدئولوژی پیشرفت و مبتنی بر این پیش‌فرض است که تاریخ فقط یک حرکت خطی (توسعه خطی) دارد، درحالی‌که تاریخ از نو زاده می‌شود، آن هم با معنای فراوان و به شکل مرکزی و جمعی.
۳. نقطه اشتراک کمونیسم و سرمایه‌داری یک نوع پندار بیهوده و درباره اهمیت درجه اول «اقتصاد» در سلسله مراتب مسائل اساسی انسان است.

۴. شکست کمونیسم ناشی از ضعف کمونیسم و نه قدرت ارزش‌های لیبرالیسم غربی بوده است و معلوم نیست لیبرالیسم در برابر رقیب قدرتمندتری تاب مقاومت بیاورد و پیروز شود. کمونیسم آزادی را فدای برابری می‌کرد، ولی لیبرالیسم با مشکلاتی اساسی روبه‌رو است که آن را به نابودی می‌کشاند.

انقلاب اسلامی و نظام آینده جهانی

کشور ایران که در اواخر قرن نوزدهم به‌ویژه پس از شکست‌های پی‌در‌پی در جنگ با روسیه تزاری تضعیف شده بود و در مقابل تهاجمات نظامی، سیاسی و فرهنگی قدرت‌های سلطه‌گر زمان تاب مقاومت نداشت و نیز با توجه به موقعیت استراتژیکی، صحنه رقابت قدرت‌های بیگانه گشته بود، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جولانگاه نفوذ و رقابت قدرت‌های جهان که بازیگران اصلی در نظام‌های شکل گرفته جهانی بودند، قرار داشت.
پیش از جنگ جهانی اول، ایران که صحنه نفوذ و رقابت انگلیس و روسیه تزاری بود،

سلطه بلامنازع انگلیس را پذیرفت و پس از جنگ جهانی دوم نیز امریکا به‌عنوان ابرقدرت جدید، نقشی اساسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشت. نکته جالب توجه اینکه نهضت‌های ضداستبدادی و ضداستعماری در ایران مانند نهضت مشروطه یا ملی شدن صنعت نفت که در این زمان شکل گرفتند و به پیروزی رسیدند، در عین اصالت مردمی، از دخالت و حمایت برخی قدرت‌های بیگانه به دور نبود. در نهضت مشروطه، دولت استعماری انگلیس برای کسب نفوذ بیشتر در برابر روسیه تزاری، از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد و در نهضت ملی شدن نفت نیز امریکایی‌ها برای دستیابی به سهمیه‌ای از نفت ایران به حمایت از جبهه ملی برخاستند.

نخستین جرقه حرکت مستقل از نفوذ بیگانگان، نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام بود که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ میلادی، در اوج جنگ سرد و حاکمیت بلامعارض نظام دوقطبی شکل گرفت. امام خمینی علیه السلام با طرح این جمله معروف: «امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر؛ همه از هم پلیدتر.» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱، ۱۰۵) یا: «ما با کمونیسم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهان‌خواران غرب به سرکردگی آمریکا»، (همان: ج ۱۲، ۱۹)، نخستین فریاد رسای خود را بر ضد نظام ظالمانه و سلطه‌گرانه جهانی سرداد و با نهضتی اسلامی به‌عنوان اولین حرکت مردمی، به نمایندگی از همه مظلومان جهان قیام کرد و با نادیده گرفتن تضادها و رقابت موجود میان قدرت‌های بزرگ جهانی، آن را صرفاً به‌منظور تقسیم غنائم دانست و هیچ‌کدام را به سود ملت‌ها تلقی نکرد. نکته جالب‌تر اینکه دو ابرقدرت جهانی و دیگر قدرت‌های بزرگ در شرق و غرب نیز برخلاف رقابت و دشمنی‌های شدید خود که در صحنه بین‌الملل آشکارا مشاهده می‌شد، نهضت اسلامی را به اتفاق حرکتی ارتجاعی دانستند و آن را به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ محکوم و در مقابل آن صف‌آرایی کردند.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م.) و طرح شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، این نهضت شیوه و راهبرد مستقل خود را

در عین معارضه با نظام زورمدارانه جهانی ادامه داد و در حالی به پیروزی رسید که نه تنها هیچ دولتی از مجموعه دولت‌های جهانی به‌ویژه بازیگران اصلی نظام دوقطبی، از انقلاب حمایت نکردند، بلکه رژیم مستبد و تحت سلطه شاه از سوی قدرت‌های بزرگ شرق و غرب مانند اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری خلق چین، ایالات متحده آمریکا و انگلیس حمایت شد که دلیل آن، موضعی بود که انقلاب اسلامی بر ضد نظام سلطه در پیش گرفته بود.

این موضع‌گیری و برخورد میان انقلاب و نظام نوپای جمهوری اسلامی از یک سو و نظام سلطه‌گرانه دوقطبی حاکم بر جهان از سوی دیگر، تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد ادامه داشت، به‌ویژه در دوران جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران که همچنان بازیگران اصلی نظام سلطه به مقابله با جمهوری اسلامی ادامه دادند و از دولت عراق با همه امکانات سیاسی، نظامی و اقتصادی حمایت کردند.

پس از فروپاشی نظام دوقطبی و طرح نظام سلسله‌مراتبی و به عبارت دیگر، نظام تک‌قطبی، انقلاب اسلامی همچنان موضع‌آشتی‌ناپذیر خود را با نظام‌های ظالمانه که دست‌مایه قدرت‌های بزرگ بود حفظ کرد و به‌عنوان نخستین «متمرد» و نافرمان در نظام تک‌قطبی شناخته شد و دولت آمریکا تلاش‌خستگی‌ناپذیری را برای تنبیه این «متمرد» از نظام تک‌قطبی به کار برد تا بتواند با تحکیم و تثبیت قانونمندی این نظام جدید به سلطه بلامعارض خود بر جامعه جهانی عینیت بخشد.

به نظر می‌رسد نظریه برخورد تمدن‌ها نه تنها اعلانی بر شکست زود هنگام نظام تک‌قطبی بود، بلکه با انحراف افکار عمومی جهان و سرپوش گذاشتن بر واقعیت، تضادی را که حضرت امام خمینی علیه‌السلام و انقلاب اسلامی افشاگر آن بودند و آن، تضاد میان سلطه‌گران، جهان‌خواران، استثمارگران و استثمارگران حاکم از یک سو و ملت‌ها و جوامع تحت ستم، محروم، استثمار شده و مظلوم از سوی دیگر است. در یک کلام، این تضاد همان تضاد میان مستکبران و مستضعفان جهان است که حضرت امام خمینی علیه‌السلام به‌عنوان طراح این نظریه و حامی و منادی مستضعفان، پرچم مبارزه را به دست گرفت و بر ضد همه

زورمداران جهانی قیام کرد. ایشان در کلامی، این تضاد را این گونه به تصویر کشیده است:

استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند، نظام اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن، مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم... (امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۰: ۴۲ و ۴۳)

به عبارتی دیگر، انقلاب اسلامی نه تنها سبب پیروزی ملت ایران بر رژیم ستم‌شاهی شد، بلکه آغازگر حرکتی جهانی برای درهم شکستن نظام‌های زورمدارانه جهانی با تکیه بر بیداری و قیام ملت‌های محروم و تحت ستم گشت. انقلاب اسلامی به‌عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک، با جهان‌بینی خاص خود که از مکتب اسلام سرچشمه گرفته است، در بعد ملی احیاگر طرح‌ها، برنامه‌ها و نظریات خاص خود برای حکومت و دولت‌مداری و در بعد جهانی، با توجه به جهان‌شمولی مکتب اسلام، دارای افکار و نظریات خاص و نظام جهانی ویژه خود است. انقلاب اسلامی مانند هر انقلابی، بنا بر ماهیت برنامه و هدف‌های خود، مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات ویژه‌ای دارد که برخی از آنها، خود دنیایی خاص از اندیشه‌های ناب است. از میان این واژه‌ها و اصطلاحات نوین می‌توان عنوان‌هایی همچون مستضعفان، مستکبران، جهان استکباری یا حاکمیت مستضعفان را نام برد.

انقلاب اسلامی و رهبری آن نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین‌الملل و نظام سلطه جهانی موجود را که نشئت گرفته از اندیشه‌های ماکیاوول، هابس و هانس مورگنتا است، مردود می‌داند، بلکه با این اعتقاد و نظریه حرکت کرد که: «سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند، مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده، نمی‌رسد». (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱۱، ۲۶۲)

دیری نگذشت که پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شیعیان لبنان را نیز بیدار ساخت، به گونه‌ای که عملیات استشهادی آنان، چنان موجی به وجود آورد که در پی انفجار سفارت آمریکا و پایگاه‌های نظامی آمریکا، فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۸۲ م. این نیروها فرار را بر قرار ترجیح دادند. آخرین بقایای نیروهای رژیم صهیونیستی نیز در سال ۲۰۰۰ م. جنوب

لبنان را تخلیه کرد و رزمندگان مقاومت اسلامی در لبنان برای نخستین بار نشان دادند که با تکیه بر قدرت ایمان، جهاد و شهادت می‌توان بر مجموعه قدرت‌های سلطه‌گر جهانی غلبه کرد و ناکارآمدی قدرت سخت‌افزاری غرب را در برابر قدرت نوظهور و جدید ملت‌ها، هر اندازه کم، به نمایش گذارد.

شکل‌گیری دو اردوگاه

پس از بیان گوشه‌ای از حوادث رخ داده در جهان اسلام، جهان سوم و حتی جهان پیشرفته که بیانگر بیداری و قیام توده‌های مردمی و نیز ضربات وارده بر پیکر نظام سلطه و ناکامی پی‌درپی قدرت‌های سلطه‌گر در برخورد با ملت‌های بیدار و سلطه‌ستیز است، درمی‌یابیم که دلیل طولانی شدن دوره گذار پس از پایان جنگ سرد و موفق نبودن قدرت‌های بزرگ سلطه‌گر در تشکیل و تثبیت نظام جدیدی مطابق تمایلات خود و طراحی‌های صورت گرفته به‌وسیله سیاست‌گذاران و اندیشمندان غربی، ناشی از ظهور جنبش‌ها و نهضت‌های جدیدی بود که بر ضد نظام سلطه و به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آغاز شد. این حرکت‌ها با چنان شتاب فزاینده‌ای گسترش یافته است که همه تلاش‌های قدرت‌های سلطه‌گر برای متوقف کردن آنها نتیجه معکوس داده، به‌گونه‌ای که سبب اقتدار و بیداری بیشتر ملت‌های مظلوم و تحت ستم و فرو رفتن هرچه بیشتر سلطه‌گران در مرداب‌های ساخته و پرداخته خود شده است. به همین دلیل، می‌توان گفت دوره حاکمیت نظام وستفالیایا به پایان راه خود رسیده و جهان شاهد ورق خوردن صفحه جدیدی از تاریخ تحولات بین‌الملل با معیارها و موازین تازه در روابط بین‌الملل است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت:

۱. جامعه جهانی شاهد یک روند بی‌امان از شکل‌گیری و صف‌بندی دو اردوگاه در مقابل یکدیگر است که در یکی از این اردوگاه‌ها؛ دولت‌های سلطه‌گر و وابسته به سلطه‌گران حضور دارند و اردوگاه دیگر را ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی و دولت‌های برخاسته از درون

توده‌های مردم که ستیز خود را با نظام سلطه آغاز کرده و در حال گسترش است، تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، این روند را می‌توان تقابل میان دو اردوگاه سلطه‌گران و سلطه‌ستیزان نامید که هریک ویژگی‌ها و دسته‌بندی خاص خود را دارند و تعاریف جدیدی را از مفاهیم روابط بین‌الملل، خلق و هدف‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند؛

۲. درحالی‌که در اردوگاه سلطه‌گران، بازیگران می‌کوشند همچنان نظام ظالمانه و غیرعادلانه و ستفالی و قواعد بازی آن را حفظ کنند، اردوگاه سلطه‌ستیزان درصدد شکستن این تابوی چند صد ساله نظام سلطه هستند و برای جامعه جهانی، برنامه و هدف‌ها و قواعد بازی جدیدی را تعریف می‌کنند.

۳. آمال و هدف‌های این دو اردوگاه نه تنها هیچ‌گونه سنخیت و تشابهی با یکدیگر ندارند، بلکه در تضاد و تعارض جدی با یکدیگرند، به گونه‌ای که امکان آشتی و مصالحه میان آن دو وجود ندارد. به عبارت دیگر، هر ضربه‌ای که بر یکی وارد آید، سبب تقویت جایگاه و افزایش قدرت دیگری خواهد شد.

آرایش نیروها و بازیگران

۱. اردوگاه سلطه‌گران

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دوره گذار، جهان شاهد نوعی آرایش تازه میان بازیگران اصلی در صحنه جهان و دولت‌ها و بر اساس قدرت و انگیزه‌های قدرت‌های بزرگ است. می‌توان مدعی شد که رهبری نظام سلطه در این دوران با دولت‌های حاکم بر ایالات متحده آمریکا است که هم قدرت سخت‌افزاری غالب و هم انگیزه لازم برای استقرار در چنین جایگاهی را دارند و هم دیگر بازیگران اصلی برخلاف اختلافات جدی خود با آمریکا، این شرایط را پذیرفته و رضایت داده‌اند که دولت آمریکا در برخورد با سلطه‌ستیزان در خط مقدم قرار گیرد و هزینه‌های لازم را در این

مناقشه جدید بپردازد! به‌ویژه آنکه اگر دولت امریکا نخواهد یا نتواند رهبری این حرکت را در تقابل با این پروسه جدید برعهده بگیرد، قدرت دیگری این مسئولیت را نمی‌پذیرد و دولت امریکا نیز در صورت اعتراف به ناتوانی یا نپذیرفتن این مسئولیت موجبات از هم‌گسیختگی اردوگاه سلطه‌گران و برانگیختن و تقویت فزاینده اردوگاه سلطه‌ستیزان را فراهم خواهد آورد.

در حلقه دوم اردوگاه سلطه‌گران، دولت‌های عضو اتحادیه اروپا به‌ویژه قدرت‌های صاحب حق و تو مانند انگلیس، فرانسه و تا حدودی آلمان قرار گرفته‌اند. اروپا که در قرن نوزدهم به‌عنوان مرکز ثقل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان به‌شمار می‌آمد، در دوران جدید نیز درصدد دستیابی به هویت واحدی برای تبدیل شدن به یک مجموعه پویا و فعال بین‌المللی است. این روند در دهه ۱۹۹۰م. یعنی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سبب گسترش تعامل منطقه‌ای در اروپا شده است و از سوی دیگر با توجه به این واقعیت که ضرورت‌های دسته‌بندی دوران جنگ سرد نیز به پایان راه خود رسیده، حضور اروپا به‌عنوان بازیگری مستقل اهمیت بیشتری یافته است.

در حلقه بعدی، دولت‌های توسعه‌یافته و غیرغربی همچون روسیه، ژاپن و چین قرار دارند. روسیه پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر با ملحق شدن به جامعه غرب، از نظر فرهنگی خود را یک کشور غربی می‌بیند و انتظار داشته و دارد که اروپا او را بپذیرد و جزیی از خود تلقی کند، درحالی‌که با توجه به سابقه تاریخی درگیری‌ها، شرایط جغرافیایی روسیه که نیمی از این کشور در آسیا و نیمی در اروپا واقع گشته است، توانمندی‌های باقی‌مانده از دوران گذشته و نیز نگرانی از جاه‌طلبی‌های این کشور، امکان چنین استقبالی از سوی دولت‌های اروپایی به چشم نمی‌خورد. از این‌رو، این دولت به اتفاق ژاپن و چین در حلقه سوم از این اردوگاه قرار می‌گیرند.

در حلقه بعدی، دولت‌های وابسته و تحت نفوذ در میان کشورهای در حال رشد هستند

که دوام و بقای خود را در پشتیبانی و حمایت از نظام سلطه می‌بینند و در نتیجه به‌عنوان مهره‌هایی که در خدمت سلطه‌گران هستند، عمل می‌کنند.

۲. اردوگاه سلطه‌ستیزان

شرایط و بازیگران این اردوگاه با اردوگاه سلطه‌گران از هر لحاظ کاملاً متفاوت است، به‌گونه‌ای که بستر حرکت در این جبهه، خیزش و جنبش توده‌های مردم است؛ توده‌های محروم و استثمار شده که قرن‌ها تحت ظلم و ستم بودند و از بی‌عدالتی رنج می‌بردند، مردمی که فطرتاً صلح‌طلب و عدالت‌جو هستند و به یمن توسعه ارتباطات و پیشرفت تکنولوژی، بیشتر از احوال یکدیگر در جوامع مختلف باخبرند و در یک احساس عمومی، با تنفر از دولت‌های سلطه‌گر، به تقابل با آنها برخاسته و با پیروزی‌هایی که در برخی جوامع بر ضد نظام سلطه به‌دست آورده‌اند، امیدوار گشته‌اند که ترس و زبونی را در خود کشته و می‌توانند بر نظام‌های سلطه‌گر حتی با دست خالی پیروز شوند.

امروزه نوعی هم‌بستگی جدی میان همه این جوامع، به دور از تفاوت‌های نژادی، قومی، مذهبی و زبانی به‌وجود آمده است که در کلام و بیان و احساسات، آشکارا دیده می‌شود. با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که با گسترش و سرعت ارتباطات و افزایش آگاهی‌های عمومی به‌وجود آمده است، دیگر امکان انحراف افکار و شست‌وشوی مغزی توده‌ها به‌وسیله بمباران تبلیغاتی و رسانه‌ای وجود ندارد و نظام‌های سلطه‌گر قادر نیستند همچون گذشته توده‌های تحت سلطه خود را به دنبال هدف‌های جنگ‌طلبانه خود بکشانند و از دشمنان خود چهره‌ای دیو صفت بسازند.

ملت مسلمان ایران به‌عنوان آغازگر این جنبش توده‌ای که همه ویژگی‌های لازم برای پیروزی در حرکت خود و تداوم آن و نیز وارد آوردن شکست‌های پی‌درپی به نظام سلطه را داشت، در جایگاه رهبری این جنبش عظیم جهانی قرار گرفته است. هدف انقلاب اسلامی تنها سرنگونی رژیم ظالمانه شاهنشاهی نبود، بلکه از همان آغاز با عنوان مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفان جهان، پرچم مبارزه و مقابله با همه دنیای سلطه و

استبداد را برداشت و این آرمان را در قانون اساسی که الهام گرفته از مکتب حیات‌بخش اسلام است، آشکارا بیان و تثبیت کرد.

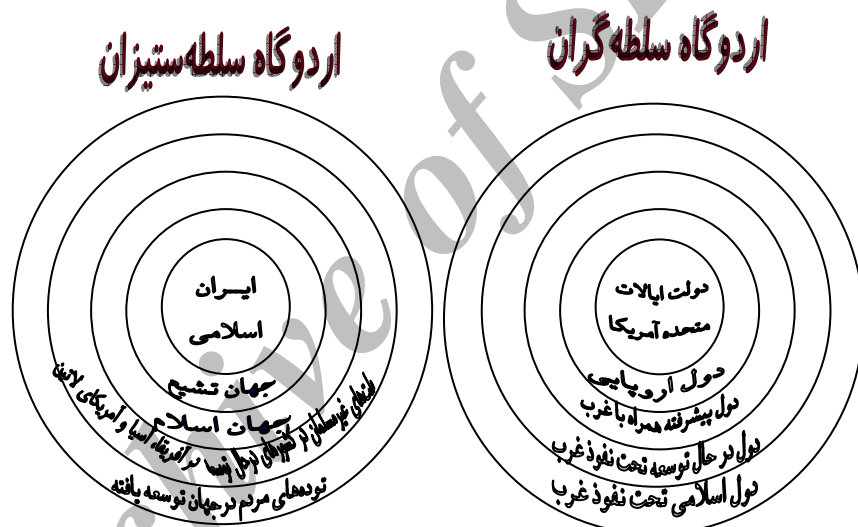
شیعیان جهان، حلقه دوم این جبهه را تشکیل می‌دهند؛ زیرا آنها پیرو امامانی هستند که هرگز در برابر نظام‌های سلطه‌گر تسلیم نشدند و با ایثار جان خود در این راه به شهادت رسیدند. تبلور عینی آن، قیام تاریخی امام حسین علیه السلام در برابر نظام سلطه‌گر بنی‌امیه بود که نه تنها درس از خودگذشتگی و ایثار جان و مال و خانواده را به همه مبارزان راه حقیقت و آزادی داد، بلکه الگویی برای همه مسلمانان و همه آزادگان جهان در طول تاریخ گشت.

در حلقه سوم این جبهه، سایر مسلمانان قرار دارند که جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر را تشکیل می‌دهند و از نظر جغرافیایی، پهنه گسترده‌ای از سه قاره کهن از موریتانی در غرب تا اندونزی در شرق را دربرمی‌گیرند و به سبب موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک ویژه‌ای که دارند، از منابع عظیم ثروت خدادادی به‌ویژه انرژی بهره می‌جویند. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسلمانان جهان با رسیدن به یک بیداری و آگاهی همگانی، راه خود را نه در پیروی از فرهنگ و باورهای غربی، بلکه در بازگشت به خویشتن خویش و اعتقادات و باورهای اصیل اسلامی یافتند. از این‌رو، همه نهضت‌ها و حرکت‌های آزادی‌بخش در جهان اسلام که بر پایه افکار و اندیشه‌های مادی‌گرایانه اعم از مارکسیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم شکل گرفته بود، به سستی گرایید، تاجایی که ناچار گشتند نهادها و تشکیلات خود را برچینند. در مقابل، جریان‌های اسلامی رونق گرفت و به سرعت گسترش یافت، ولی با توجه به بی‌بهره بودن از امتیازات سیاسی و ساختاری مکتب تشیع، راه خود را در آن یافتند که با حرکت‌های اصلاحی در چارچوب نظام‌های موجود، از طریق ابزارهای دمکراتیک به قدرت رسند و قوانین و ضوابط اسلامی را حاکم سازند. در الجزایر، برخلاف پیروزی چشمگیری که اسلام‌گرایان در انتخابات به‌دست آوردند، با سرکوب شدید روبه‌رو گشتند، ولی در ترکیه با وجود برخوردهای گوناگون از جمله دخالت ارتش با

اقدامات کودتایی، شکست‌هایی بر آن وارد آوردند، ولی مسلمانان با استفاده از تجربه گذشته به تدریج قدرت را به دست گرفتند و اینک نیز می‌کوشند با یک برنامه و ظرافت خاص بر نفوذ خود بیفزایند.

در حلقه چهارم این جبهه، ملت‌های محروم و زجر کشیده غیرمسلمان در جهان سوم قرار دارند؛ ملت‌هایی که طعم استثمار و بهره‌کشی نظام سلطه را در طول پنج قرن اخیر چشیده‌اند. توده‌های مردم افریقا و امریکای لاتین هرگز دوران برده‌داری و استثمار کهن و نو را فراموش نمی‌کنند؛ زیرا همه بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی خود را ناشی از سیاست‌های تجاوزکارانه و چپاول‌گرانه غرب متمدن می‌دانند.

در حلقه پنجم، توده‌های مردم در کشورهای توسعه‌یافته قرار دارند؛ آنهایی که دولت‌های سلطه‌گر برای تأمین نیازهای خویش باید از آنها به‌عنوان سیاهی‌لشگر بهره‌جویید. شکل‌گیری این دو اردوگاه را در تصاویر زیر می‌توان مشاهده کرد:



ویژگی‌های دو اردوگاه

این دو اردوگاه در همه ابعاد و زوایای هنجاری خود، تفاوت‌های بنیادینی با یکدیگر دارند.

در واقع می‌توان گفت تفاوت‌های دو اردوگاه در حد تضادهای عمیق و سازش‌ناپذیری است که امکان آشتی و صلح و سازش را میان آن دو مشکل، بلکه ناممکن ساخته است، به‌گونه‌ای که هر آنچه برای یکی ارزش تلقی می‌شود، برای دیگری ضدارزش است و هدف هر کدام، در تضاد با هدف‌های دیگری است. این تضادها سبب شده است تعاریف متفاوت و در برخی موارد متضادی در مفاهیم رایج در روابط بین‌الملل و علوم سیاسی داشته باشند و در تقابل با یکدیگر قرار گیرند.

نظام سلطه‌گر، حق را با زور می‌داند و بر این باور است که حق با کسی است که قدرت داشته باشد. از این رو، تا آنجایی بر این اعتقاد تأکید می‌ورزد که قدرت فی‌نفسه هدف قرار می‌گیرد و تعریف آنها از انسان تا آنجا می‌رسد که او را بالفطره دارای شهوت کسب قدرت سیری‌ناپذیری می‌دانند. بنابراین، مکتب خود را بر پایه همین اصل به نام رئالیسم استوار ساخته و توانسته است شالوده نظام سلطه‌گرانه در طول تاریخ را پی افکند و با همین عنوان ظالمانه، همه موجودات را در سیطره قدرت خود ببیند و در این مسیر پیش برود و حکومت‌ها را نماینده قدرت و به عبارت دیگر، خود قدرت ببیند، به‌گونه‌ای که علم سیاست را علم قدرت و مترادف با علم دولت بداند، درحالی که سلطه‌ستیزان و مردم محروم و مستضعف حق را در احترام به رعایت کرامت انسانی، عدالت، مهرورزی، تعاون، برابری و برادری می‌بینند.

ایدئولوژی‌های غرب که مبانی مادی و ماتریالیستی دارد، عموماً در جهت توجیه نظام سلطه است و حتی اگر برخوردی با نوعی از سلطه دارد، به منظور جایگزین کردن نوعی دیگر از سلطه است. غرب سیاست را همچون اندیشمند رئالیست ایتالیایی قرن دوازدهم، ماکیاوول، بر مبنای دورویی، ریا و فریب تعریف می‌کند و از بیان آن نیز پروایی ندارند. سیاست قدرت یا (RealPolitik) با همین مبانی ساخته و پرداخته شده است. در نتیجه، روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با همین مبانی شکل گرفته

است و دیگر جایگاهی برای ایجاد روابط فوق بر پایه مبانی صداقت و صراحت توأم با کیاست وجود ندارد.

جنگ طلبی جزو خوی ذاتی سلطه‌گران است که عموماً با سه هدف به انجام می‌رسد: توسعه حوزه قدرت رقابت با توسعه طلبی رقبا و کسب ذخایر و منافع بیشتر و سودهای گزاف صاحبان قدرت و ثروت، درحالی که اردوگاه سلطه‌ستیزان با ارزش‌های نوینی که با فطرت انسانی و خداجویانه او تطابق دارد و در تضاد جدی با ارزش‌های سلطه‌گران است، شکل گرفته است. در این اردوگاه حق با توده‌های محروم است و قدرت از آن ملت‌هاست و ایمان و باورهای این توده‌ها بر مبنای کرامت انسانی شکل گرفته است؛ زیرا فضایل انسانی را از همه قدرت‌های سخت‌افزارانه سلطه‌گران بالاتر می‌داند. از این رو، روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را بر پایه عدالت، تعاون، مهرورزی و در خدمت توده‌های محروم تعریف می‌کند، ثروت‌ها و منابع طبیعی را حق همه انسان‌ها می‌داند، هدف‌های مبارزه را رهایی توده‌ها از سلطه صاحبان قدرت، زورگویان و انحصارطلبان معرفی می‌کند، ایثار، از خودگذشتگی و فداکاری را در مسیر هدف‌های الهی و انسانی خویش و در خدمت هم‌نوعان خود با جان و دل می‌پذیرد و قیام بر ضد زورگویان و مقاومت در برابر تجاوزگران را وظیفه و تکلیف خود می‌داند. در این اردوگاه، ترس و ضعف نفس، پشت به دشمن کردن و فرار از جبهه رزم معنایی ندارد.

براساس آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که تضاد اردوگاه سلطه‌گران با اردوگاه سلطه‌ستیزان در حد بازی با حاصل جمع جبری صفر است؛ یعنی آنچه را که یکی از دست می‌دهد، دیگری به دست می‌آورد و آنچه را که یکی می‌برد، دیگری از دست می‌دهد.

1. Zero- sum Game.

آینده پارادیم برخورد با سلطه

اگرچه اردوگاه سلطه‌گران، نظام‌های خاص خود را دارد که با توجه به سوابق و عملکرد چند قرن این اردوگاه، کنش و واکنش درونی و بیرونی آن برای جامعه جهانی قابل درک و پیش‌بینی است، ولی اردوگاه سلطه‌ستیزان دوران آغازین شکل‌گیری خود را سپری می‌کند و برای انسجام یافتن و پذیرش آن از سوی جامعه جهانی راه نسبتاً طولانی در پیش دارد. البته عوامل شتاب‌زا را نباید فراموش کرد.

تحولاتی که به آنها اشاره شد، این باور جدی را در ملت‌های جهان به‌وجود آورده است که آنها می‌توانند به‌عنوان بازیگران جدید و در عین حال قدرتمند، در صحنه روابط بین‌الملل و جهان سیاست نقش بازی کنند و بر زخم کهنه خود که از دوران استعمار و استثمار از نظام سلطه دارند، با مقاومت، ایستادگی و از خودگذشتگی مرهم نهند و آنها نیز ضربه‌های کارسازی بر نظام تنومند سلطه وارد آورند.

نه و برای برخورد با این جنبش جهانی و تقویت

و تثبیت جایگاه خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده که البته همه آنها نتیجه عکس داده است، به‌گونه‌ای که نظام سلطه ناچار گشته با شکست و ناکامی، برنامه‌های تجاوزکارانه خود را در نیمه راه رها سازد.

توسعه ارتباطات و دسترسی همه جوامع و ملت‌ها به شبکه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای مانع از ادامه تأثیر سیاست‌های تبلیغاتی و القائات یک‌سویه نظام سلطه شده است؛ زیرا انحصار رسانه‌های جمعی در گذشته از ابزارهای مهم صاحبان قدرت و سلطه بود، ولی امروزه با گسترش رسانه‌ها و دسترسی به انبوه اطلاعات و انتقال سریع آن به‌وسیله کانال‌های گوناگون و غیرانحصاری ماهواره‌ها یا اینترنت، عرصه را بر انحصارگران رسانه‌ای آن‌چنان محدود کرده است که برخی برخلاف میلشان برای حفظ مشتریان و تماشاگران و شنوندگان خود ناچارند پیام‌های دشمنان خود را نیز لحظه به لحظه و به صورت زنده برای

جهانیان پخش کنند! تردیدی نیست که آنها تمایل به پخش سخنان افراد مشهوری همچون دکتر احمدی نژاد یا سید حسن نصراله که عموماً نظام سلطه و صاحبان قدرت را زیر سؤال می‌برند، ندارند، ولی فشار بینندگان و شنوندگان رسانه‌ای آنها را مجبور می‌سازد پیام‌های دشمنان خود را هرچند از روی اکراه، به گوش جهانیان برسانند!

از آنجا که اسلام منادی برادری، محبت، صلح و دوستی میان همه آحاد بشر فارغ از هر نوع نژاد، ملیت و رنگی است، درحالی که توده‌های جوامع گوناگون از ظلم و جور سلطه‌گران، جنگ و خونریزی، بی‌عدالتی و دشمنی خسته و بیزار شده‌اند، افکار و اندیشه‌های اسلامی به‌عنوان مکتب مبارزه، به‌سرعت در حال گسترش است. از این‌رو، گرایش روزافزون جوامع مختلف و حتی جوامع پیشرفته به اسلام در سال‌های اخیر، نگرانی و هراس صاحبان قدرت و سلطه را برانگیخته، به‌گونه‌ای که آنها را واداشته است به شیوه‌های گوناگون، اسلام‌هراسی و اسلاموفوبیا را رواج دهند یا اسلام را معادل تروریسم معرفی کنند که البته نه تنها در عمل ناکام مانده‌اند، بلکه ناخواسته موجبات جلب توجه بیشتر توده‌ها را به این مکتب حیات‌بخش فراهم آورده‌اند، به‌گونه‌ای که همه ساله بر شمار گروندگان به اسلام به‌صورت چشمگیری افزوده می‌شود که این خود عاملی در رنگ باختن تبلیغات سلطه‌گران و کاهش اثرگذاری تلاش آنها در ترویج مکتب‌های مادی‌گرایانه و الحادی به شمار می‌آید.

بنابراین، پیوند میان دولت‌های مردمی و توده‌های مردم در اردوگاه سلطه‌ستیزان مستحکم‌تر می‌شود؛ زیرا حیات و دوام خود را در نزدیکی به یکدیگر و تشکیل جبهه‌های متشکل و منسجم برای حمایت از خود و مقابله با زیاده‌خواهی‌های سلطه‌گران می‌جویند. روابط این جوامع نه تنها بر پایه وجود منافع مشترک، بلکه بر پایه عشق، محبت و دوستی و همراهی استوار می‌شود؛ مفاهیمی که در قاموس مادی‌گرایانه سلطه‌گران معنایی ندارد. از این‌رو، بر نفوذ ایران اسلامی در میان اردوگاه سلطه‌ستیزان هرچه بیشتر افزوده می‌شود، به‌گونه‌ای که به‌عنوان راهبر و پیشرو ملت‌ها و توده‌های دیگر و نیز الگو و مدل قابل استفاده و تکرار، توجه بیشتر ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان را به خود جلب می‌کند.

حکومت‌های وابسته به نظام سلطه در جهان اسلام و جهان سوم، از سوی شهروندان خود تحت فشار بیشتری قرار می‌گیرند که در نهایت یا در مقابل خواست‌های مردم تسلیم می‌شوند و قدرت را به تدریج به ملت‌های خود واگذار می‌کنند یا با شورش‌ها و انقلاب‌های مردمی روبه‌رو می‌شوند و این در شرایطی است که نظام سلطه امکان حمایت از آنها را به تدریج از دست می‌دهد.

در مجموع می‌توان گفت سلطه‌گران در این دوره با سه نوع اختلاف و درگیری روبه‌رو خواهند بود:

۱. اختلاف‌ها و تضاد منافع میان دولت‌های سلطه‌گر همچنان ادامه خواهد داشت؛ زیرا با توجه به محدودتر شدن منابع و بازار و رقابتی که به آنها نیاز خواهند داشت، بر سر تقسیم منافع در جامعه جهانی به توافق و تفاهم نخواهند رسید، به گونه‌ای که هر یک می‌کوشد موقعیت و امتیاز بیشتری کسب کند که البته این درگیری‌ها به جنگ گرم میان آنها منجر نخواهد گشت.

۲. با توجه به افزایش آگاهی توده‌های مردم در کشورهای سلطه‌گر، نه تنها تحت تأثیر تبلیغات یک‌سویه، بسیج آنها در خدمت دولت‌هایشان مشکل‌تر می‌شود، بلکه به صورت روزافزونی در برابر اجرای تصمیمات تجاوزکارانه آنها موانعی جدی ایجاد می‌کنند که موجبات شکست دولت‌های حاکم را فراهم خواهد ساخت، همان‌گونه که در اسپانیا، ایتالیا، انگلیس و امریکا مشاهده کردیم.

۳. گسترش مقاومت ملت‌های سلطه‌ستیز با سرنگونی دولت‌های وابسته و روی کار آمدن دولت‌های مردمی، عرصه را بر قدرت‌های سلطه‌گر روز به روز تنگ‌تر خواهد کرد و مشکلاتی جدی برای نظام سلطه به وجود می‌آورد.

به این ترتیب، قابل پیش‌بینی است که نظام سلطه قدرت نمی‌تواند به صورت هم‌زمان با این درگیری‌ها مقابله کند. از این رو، با گذشت زمان، از توان و قدرت آن کاسته خواهد شد و روزی خواهد رسید که ملت‌ها پیروزی قطعی اردوگاه سلطه‌ستیزان بر اردوگاه

سلطه‌گران را البته با هزینه‌های گزاف، جشن خواهند گرفت که این در واقع تحقق وعده الهی همان‌گونه که امام راحل پیش‌بینی کرده است، خواهد بود.

حضرت امام خمینی علیه السلام از آغاز نهضت اسلامی به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در سخنان و نوشته‌های خود به نظام جهانی مطلوب از دیدگاه اسلام و انقلاب اسلامی اشاره می‌کند که ما نیز با الهام از مطالب و نوشته‌های ایشان به شرح چارچوب این نظام می‌پردازیم.

۱. برخلاف مارکسیست‌ها که به جبر تاریخ اعتقاد دارند و حاکمیت طبقه کارگر را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، حضرت امام علیه السلام معتقد بود که تنها با بیداری و آگاهی یافتن ملت‌های مستضعف به حقوق حقه خود و قیام بر ضد مستکبران است که آنها می‌توانند به پیروزی رسند: «مستضعفین باید قیام کنند، مستضعفین همه بلاد، همه ممالک باید حق خودشان را با مشت محکم بگیرند [و] منتظر نباشند که آنها حق آنها را بدهند؛ مستکبرین حق کسی را نخواهند داد.» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱۱، ۲۵۹)

۲. حضرت امام خمینی علیه السلام با وجودی که ایجاد آگاهی و قیام عمومی مستضعفان را برای تحقق حاکمیت خود بر جهان ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌داند، با تکیه بر آیه شریفه قرآن، پیروزی آنان را حتمی و قطعی قلمداد می‌کند: «هان ای ملت‌های جهان که مستضعفید! از جای برخیزید و حق خود را بستانید و از عربده‌های قدرتمندان نهراسید که خداوند با شماست و زمین ارث شماست و وعده خداوند متعال تخلف‌ناپذیر است.» (همان: ج ۱۵، ۲۱۲)

۳. حفظ سلامت و بقای صلح جهانی، بستگی به برقراری موازنه قوا و دیگر نظام‌های ارائه شده و تجربه شده اندیشمندان و سیاست‌گذاران غرب ندارد، بلکه تنها در نابودی و شکست قدرت‌های سلطه‌گر امکان‌پذیر است: «باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر، در تمام عالم گسترده شود. ایران مبدأ و نقطه اولی و الگو

برای همه ملت‌های مستضعف است در تمام اقصای عالم، مسلمین به پا خیزند، بلکه مستضعفین به پا خیزند. وعده الهی مستضعفین را شامل است و می‌فرماید که ما منت بر مستضعفین می‌گذاریم که آنها امام بشوند در دنیا و وارث باشند. امامت حق مستضعفین است. وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبند. مستکبرین باید از میدان خارج شوند.» (همان: ج ۶، ۱۶۸)

۴. مستضعفان محدود به مسلمانان و ملت‌های جهان سوم نیستند، بلکه همه توده‌های تحت ستم و تحت سلطه استکبار در عالم، حتی آنهایی را که تحت حاکمیت دولت‌های مستکبر شرق و غرب هستند، دربرمی‌گیرد. بنابراین، هیچ‌یک از عوامل جغرافیایی فرهنگی و تقسیم‌بندی‌های دولت - ملت نمی‌تواند بیانگر مرزبندی میان مستضعفان و مستکبران باشد. به این ترتیب، نظریه برخورد تمدن‌ها و یا برخورد فرهنگ‌ها یا حتی قطب‌بندی‌های جهانی، به هدفی جز تداوم سلطه مستکبران یا رقابت و تضاد میان مستکبران در تقسیم غنایم و استثمار و استضعاف جوامع و ملت‌های مختلف نمی‌انديشد: «شما باید بدانید ملت‌های (جهان) حتی آن ملت‌هایی که الهی نیستند، اینها همه‌شان جزو مستضعفان جهانی هستند و همیشه در تحت سلطه مستکبران بوده‌اند.» (همان: ج ۱۵، ۲۱۳)

«هر دو ابرقدرت کمر به نابودی ملل مستضعف بسته‌اند و ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم؛ اسلام بین کشورهای مسلمان و غیرمسلمان فرقی قایل نمی‌باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است.» (همان: ج ۱۲، ۱۹)

۵. برخلاف نظام‌های قبلی که بر پایه اندیشه‌های سکولاریستی و اومانیستی شکل گرفته بود و لذت‌گرایی، خوش‌گذرانی و مصرف‌گرایی را به‌عنوان یک زندگی خوب رواج می‌دادند، این نظام بر پایه بازگشت به دین و حاکمیت خداوند قرار دارد و زندگی سعادت‌مندان را در پایبندی هرچه بیشتر به برقراری عدالت، تقوا، نظم اخلاقی و باورهای معنوی و الهی می‌داند و فرهنگ بوالهوسی و ثروت‌اندوزی را که شیوه مستکبران است

نفی می‌کند.

۶. مسلمانان به صورت اعم و ملت مسلمان ایران به صورت اخص که برای نخستین بار توانسته‌اند بر استکبار غلبه یابند، به برکت بهره‌مندی از مکتب حیات‌بخش و انسان‌ساز اسلام، نقش هدایت و رهبری این خیزش عظیم جهانی را بر عهده دارند. به عبارت دیگر، گسترش و صدور انقلاب اسلامی به معنای تلاشی برای مبارزه جهانی با استکبار و حمایت از مستضعفان است: «ان شاء الله با گسترش انقلاب اسلامی ایران، قدرت‌های شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان زمینه را برای حکومت جهانی مهدی آخر زمان عج مهیا خواهد کرد». (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۱۵)

نتیجه

آنچه از نوشته‌ها و نظریات هانتینگتون، برژینسکی یا دیگر نظریه‌پردازان غربی استنباط می‌شود، این است که نظریه‌پردازی و برنامه‌ریزی قدرت‌های استکباری برای تداوم سلطه خود بر دنیا همچنان ادامه خواهد داشت، ولی با این وجود، در سخنان آنان هاله‌ای از نگرانی دیده می‌شود که دلیل آن، بیداری فزاینده ملت‌های مستضعف جهان و اتحاد و همبستگی هرچه بیشتر ایشان به دور از هر نوع تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و مذهبی در مقابله با دولت‌های سلطه‌گر و استکباری است.

به این ترتیب، می‌توان گفت در قرن بیست و یکم، جامعه جهانی پس از عبور از یک دوره گذار وارد دوره جدیدی خواهد شد که هیچ‌گونه شباهتی با دوره‌های گذشته نخواهد داشت و آن، شکل‌گیری دو اردوگاه خواهد بود که در یکی از آنها قدرت‌های مستکبر با همه امکانات نظامی و اقتصادی خود حضور دارند و در دیگری، ملت‌های مستضعف جهان به‌ویژه ملت‌های مستضعف جهان سوم هستند که با رهبری مسلمانان بیدار و آگاه قیام می‌کنند و مستکبران را به زانو درمی‌آورند.

اگرچه دولت‌های مستکبر تجهیزات و امکانات تسلیحاتی، نظامی و اقتصادی قابل توجهی دارند، ولی ناچارند در دو جبهه داخلی و خارجی با توده‌های بیدار و آگاه وارد جنگی بی‌امان شوند که در آن شرایط، دیگر آن امکانات قادر به نجات زورمداران نخواهند بود و به یقین همان‌گونه که خداوند وعده داده است، پیروزی نهایی مستضعفان که همانا وارث و خلیفه خداوند بر روی زمین هستند، تحقق خواهد یافت.

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

۱. «ما قومی را که به استضعاف کشیده شده بودند، وارث شرق و غرب زمین قرار دادیم.» (قصص: ۵)

فهرست منابع و مآخذ

۱. امیری مجتبی، ۱۳۷۵، *نظریه برخورد تمدن‌ها*، هنتینگتون و منتقدانش، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. برینتون، کرین، ۱۳۶۳، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، نشر نو.
۳. تامپسون، کنت، روی مک‌ردیس، بی‌تا، *مطالعه تطبیقی سیاست خارجی*، ترجمه فاطمه قدیمی‌پور، تهران، نشر دانشگاه تهران.
۴. جوردن، هامیلتون، ۱۳۶۲، *بحران*، ترجمه محمود شرقی، انتشارات هفته.
۵. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۶۱، *صحیفه نور*، ۲۱ جلد، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. _____، ۱۳۷۶، *ولایت فقیه*، تهران، انتشارات مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی علیه السلام.
۷. دادگستری جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴، *غائله چهاردهم استفند: ظهور و سقوط ضد انقلاب*، چاپ اول، تهران، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی ایران.
۸. دانشجویان پیرو خط امام، *اسناد لانه جاسوسی*، ش ۹-۱.
۹. *در جستجوی راه امام از کلام امام*، ۱۳۶۳، (دفتر نوزدهم، فلسطین و صهیونیسم)، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۰. دکمجان، سرایر، ۱۳۶۶، *جنیش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول، تهران، کیهان.
۱۱. روبین، باری، ۱۳۶۳، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود شرقی، تهران، انتشارات آشتیانی.
۱۲. سالینجر، پیر، ۱۳۶۲، *گروگانگیری در ایران و مذاکرات محرمانه تهران*، ترجمه دکتر تقه‌الاسلامی، تهران، انتشارات نوین.
۱۳. سولیوان، ویلیام، ۱۳۶۱، *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود شرقی، تهران، انتشارات هفته.
۱۴. کلربریر، بلانشه، ۱۳۵۸، *پیر - ایران: انقلاب به نام خدا*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، نشر سحاب.

۱۵. محمدی، منوچهر، ۱۳۷۱، «نظام نوین جهانی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۲۸.
۱۶. محمدی، منوچهر، ۱۳۷۱، *انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه*، چاپ دوم، قم، نشر معارف.
۱۷. محمدی، منوچهر، ۱۳۷۶، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۸. منصوری، جواد، ۱۳۶۵، *نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات امیرکبیر.
۱۹. نکترلاین، دونالد، ۱۳۵۶، *منابع ملی و سیاست خارجی*، ترجمه و تلخیص محمد معتمدی، مجله روابط بین‌الملل، ش. ۱۰.
۲۰. وزارت امور خارجه، ۱۳۶۱، *تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران*، تهران.
21. Bill, James, 1988, *The Eagle and The Lion, The Tragedy Of American-Iranian Relations*, Yale University Press.
22. Coloumbis, T.A. and Wolfer, J.H., 1978, *Introduction to International Relations*, power and Justice.
23. Dawisha, A, 1983, *Islam in Foreign Policy*, Cambridge University Press.
24. Fukuyama, F, 1992, *The End of History and the last man*, New York, the Free press.
25. Huntington, S., 1968, *Political Order in Changing Societies*, Yale University press.
26. -----, 1993, "The Clash of Civilizations," *Foreign Affairs*, Summer.
27. Ioannides, Christos, 1991, *Americas Iran, Injury and Catharsis*, University Press of America.
28. Keddi, N.R. Casiorswski, 1990, *Neither East, Nor, West Iran, The Soviet Union, and The United States*, Yale University press.
29. Rosenau, James, 1975, "A Pre – theoty of Foreign Policy," in W.D. Coplin, C.W. Kegly, *Analyzing International Relations*, Praeger Publishers, New York.
30. Rubenstein, E.R. Crocker, J, "Challenging Huntington," *Foreign policy*, No. 79, Fall 1994.